



مری لو

ستاره‌ی نیمه‌شب

برگزیدگان جوان

نازیین معمار

کتاب سوم



خـدـنـ لـنـهـ وـاـمـلـهـ رـهـ بـمـبـیـ هـجـهـ کـاـکـهـ رـتـهـ لـمـاـ بـلـیـلـهـ لـهـ هـجـهـ
خـدـ مـسـجـهـ هـاـ، لـتـسـیـاـ هـمـلـقـهـ، لـهـنـوـاـ لـهـنـاـ هـجـهـ آـرـهـ هـلـهـ لـهـ هـجـهـ
هـجـهـ رـجـیـلـ هـبـرـ رـاـمـلـهـ هـشـیـچـیـ هـجـهـ، لـنـ لـوـهـ رـجـیـلـ هـرـجـهـ لـهـ هـجـهـ
هـجـهـ»

لـهـنـهـ آـخـلـهـ لـهـسـهـ، لـهـهـنـهـ رـیـمـهـنـهـ، لـهـهـنـهـ لـهـهـنـهـ
لـهـهـنـهـ رـیـمـهـنـهـ، لـهـهـنـهـ لـهـهـنـهـ، لـهـهـنـهـ لـهـهـنـهـ

من یک بار او را دیدم

«پـسـ اـزـ آـنـکـهـ نـیـروـهـایـ اوـ بـرـ سـرـزـمـینـ دـوـمـورـ غـالـبـ شـدـنـدـ، اـزـ روـسـتـایـ ماـ وـ اـزـ
زمـینـهـایـ آـکـنـدـهـ اـزـ سـرـبـازـانـ مـرـدـ گـذـرـ کـردـ. بـرـگـزـیدـگـانـ دـیـگـرـشـ درـ پـیـ اوـ آـمـدـنـدـ
وـ سـپـسـ صـفـهـایـ سـفـیدـپـوـشـ مـفـتـشـانـشـ، باـ پـرـچـمـهـایـ سـفـیدـ وـ نـقـرـهـایـ گـرـگـ
سـفـیدـ درـ دـسـتـ. جـایـیـ کـهـ رـفـتـنـدـ، آـسـمـانـ گـرفـتـ وـ زـمـینـ تـرـکـ خـورـدـ — اـبـرـهـاـ چـونـ
مـوـجـوـدـیـ زـنـدـهـ، سـیـاهـ وـ خـشـمـگـینـ، پـشتـ سـرـ اـرـتـشـ جـمـعـ مـیـشـدـنـ. گـوـیـیـ خـودـ
الـهـهـیـ مـرـگـ آـمـدـهـ بـودـ.

اوـ مـکـثـیـ کـرـدـ تـاـ بـهـ یـکـیـ اـزـ سـرـبـازـانـ درـ حـالـ مـرـگـ نـگـاهـ کـنـدـ. روـیـ زـمـینـ
مـیـ لـرـزـیدـ اـمـاـ چـشـمـانـشـ بـرـ اوـ ثـابـتـ مـانـدـهـ بـودـ. سـرـبـازـ بـهـ اوـ فـحـشـیـ دـادـ. اوـ تـنـهـ خـیرـهـ
نـگـاهـشـ کـرـدـ. نـمـیـ دـانـمـ سـرـبـازـ درـ حـالـتـشـ چـهـ دـیدـ، اـمـاـ عـضـلـاتـشـ مـنـقـبـشـ شـدـنـدـ وـ
درـ حـالـ کـهـ بـیـهـودـهـ تـلاـشـ مـیـ کـرـدـ خـودـ رـاـ اـزـ اوـ دـورـ کـنـدـ، پـاـهـاـیـشـ زـمـینـ رـاـ
مـیـ فـشـرـدـنـدـ. سـپـسـ مـرـدـ شـرـوـعـ بـهـ فـرـیـادـ کـشـیدـنـ کـرـدـ. صـدـایـ بـودـ کـهـ تـاـ زـمانـیـ کـهـ
زـنـدـهـ اـمـ هـرـگـزـ نـبـایـدـ اـزـ يـادـ بـیرـمـ. بـهـ بـارـانـ سـازـ خـودـ سـرـ تـکـانـ دـادـ وـ اوـ اـزـ اـسـبـشـ پـایـینـ
آـمـدـ تـاـ شـمـشـیـرـشـ رـاـ درـ بـدـنـ سـرـبـازـ درـ حـالـ مـرـگـ فـرـوـکـنـدـ. صـورـتـشـ هـبـیـجـ تـغـیـیرـ
نـکـرـدـ. اوـ تـنـهـ بـهـ تـاـختـنـ اـدـامـهـ دـادـ.

أَدْلِنَا أَمْوَاتُرُوا^١

یک ماه گذشته یک کابوس دیده‌ام. هر شب، بیرون استنشا.

داخل اتاق خواب سلطنتی ام در قصر استنزا^۳ خوابیده‌ام که صدای غژگری
مرا از خواب بیدار می‌کند. در تختم بلند می‌شوم و می‌نشینم و به اطراف نگاه
می‌کنم. باران به شیشه‌ی پنجره‌ها شلاق می‌زند. ویولتا^۴ که با صدای توفان به
اتاق خواب من خزیده، زیر پتو کنارم خوابیده و خود را پهلوی من جمع کرده
است. دوباره صدای غژگر را می‌شنوم. لای در اتاقم کمی باز است و آهسته
بازتر می‌شود. پشت آن، چیزی دهشتناک است؛ یک تاریکی پر از پنجه و
دندان‌های نیش؛ چیزی که هرگز نمی‌بینیم؛ اما همیشه می‌دانم که آنجاست.
لباس‌های ابریشمی ام به شکلی غیر قابل تحمل سرد می‌شوند؛ انگار که تا
گردن در دریاهای زمستانی فرورفته باشم و نمی‌توانم جلوی لرزیدن را بگیرم.
ویولتا را تکان می‌دهم، اما او حرکت نمی‌کند.

بعد از تخت بیرون می‌پرم تا در را بیندم، اما نمی‌توانم — هر چه که آن طرف در است، خیلی قوی است. به سمت خواهرم می‌چرخم.
درمانده صدایش می‌کنم «کمکم کن!» هنوز تکان نمی‌خورد و متوجه می‌شوم که او خواب نیست، بلکه مرده است.

- 1 . Amouteru
- 2 . Estenzia
- 3 . Violetta